

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که به مناسبت جوایز السلطان و بعد معلوم می شود این جایزه ای که سلطان به او داده غصبی است و باید رد بکند، یک عده از فروعی را که عادتاً فقهای ما در مجهول المالک و در ودیعه و در عاریه و در باب ضمان و اقسام ضمان و عده ای از فروعی است که فقهای ما در آنجا متعرض شدند، شیخ انصاری قدس الله سره به این مناسبت عده ای از این فروع را اینجا آورده است. انصافاً هم کار خوبی کرده است؛ چون اینها را ما دیگر معلوم نیست به این زودی ها بخوانیم در فقه به نحو استدلالی اش، بسیار کار لطیفی است کار ایشان.

عرض کردیم مرحوم آقای خویی هم این را به صورت امور و حالا منظم نیست کمی مثل بحث خود ما، لکن اجمالاً سعی کردند که اینها سرو سامانی پیدا بکند.

یکی رد ما اخذ من الجائر الی اهله؛ این را مرحوم شیخ طوسی انصاری هم دارد. علمای ما هم مثل همان جایی که دیروز گفتم در حدائق، ایشان هم دارد. و آن اینکه البته ربطی به خصوص ما نحن فیه هم ندارد.

ان الله یأمرکم ان تؤد الامانة الی اهلها؛ این ادای امانت الی اهل چیست؟ بعضی گفتند مراد از ادای امانت، ایصال الامانه الی صاحبها است. بعضی هم گفتند نه مراد از ادای امانت، تخلیه الطريق بینه و بین صاحب. یعنی رفع الموانع. بگوید آقا مثلاً این کتابی که مال شماست، الان در اتاق من است، بیایید شما هر وقتی خواستید از اتاق بردارید، هیچ مانعی نیست. در مقابل در وجه اول گفتند نه مراد این است که شما در به اصطلاح باید ایصال بکنید.

آقای خویی هم دارد، مرحوم شیخ هم دارد دیگر حالا اینجور می کشد به نوشته ایشان. قد یستظهر الثانی فان الظاهر من رد الامانات الی اهلها هو رد الحقیقی ای حملها الیه و اقباضها منهم و لکن المرتکز فی اذهان عامة اهل العرف و الظاهر من ملاحظة موارد الامانة انما التخلیه هو التخلیه بینها و بین صاحبها؛ در عبارت اصحاب هم همین آمده است؛ یعنی در عبارت اصحاب ما آمده که مراد از رد امانات همان تخلیه است.

من فکر می کنم حالا این بحث را اینجوری مطلق گرفتن، مناقشتنا مع الشیخ و مرحوم استاد، به نظرم می آید تمام نباشد. بعید نیست تؤد الامانة الی اهلها، به معنای عرفی اش باشد. و بگوییم موارد عرف فرق می کند. فرض کنید مثلاً من باب مثال یک دفعه کسی رفته از خانه

کسی یک چیزی را برداشته آورده یا بلانست غصب کرده، ظاهرش این طور است که رد امانات ایصال است اینجا. یک دفعه نه، فرض کنید یک کسی رفته کتابی را غصب کرده آورده خانه من گذاشته، من لازم باشد بروم ایصال بکنم شاید دلیل نداشته باشد. من به طرف می گویم آقا یک آدم دزدی اموال شما را آورده در خانه من گذاشته، کتاب شما را از خانه شما دزدیده در کتابخانه من است، هر وقتی خواستید بیایید ببرید. بعید نیست در نظر عرفی نه از باب اینکه استعمال لفظ در اکثر از معنا، بعید نیست اصلا لفظ اداء امانت در نظر عرفی متغیر بشود به لحاظ آن کیفیت امانت و کیفیت ودیعه گذاشتن و کیفیت حصول مال. مثلا من رفتم از سلطان جائز گرفتم، سلطان جائز به من جایزه داده، پولی داده، ماشینی فرستاده. ماشین آمده در خانه به عنوان اینکه مثلا جوایز السلطان است اشکال ندارد. از این عنوان مثلا روایت اهل بیت (ع) فرموده جوایز سلطان اشکال ندارد. بعد فهمیدیم که این مالکش فلان است. خب ظاهرش شاید در نظر عرف مساعد باشد. این که ایشان میفرمایند عرف می فهمد، اینجا راست است. شما می بینید ماشین مال فلان آقا است، توی ماشین هم اسمش هست، موبایلش هم هست به اصطلاح امروز ما. زنگ می زنید که آقا ماشین شما در خانه ماست، بیایید ببرید.

این انصافش شاید فهمیدن، اما اینکه من بردارم ببرم تا آنجا و اقباض بکنم، انصافا شاید از کلمه ان الله يأمرکم ان تؤد الامانة الی اهلها، از این در نیاید. اما اگر من رفتم از در خانه اش برداشتم، آوردم، حالا می خواهم این را برگردانم به او، ظاهرش آنجا اقباض است؛ یعنی بعید نیست در نظر عرفی به لحاظ موارد حساب می کنند.

در مثل ما نحن فیه که الان جایزه سلطان جائز است، بعید نیست همان تخلیه و اعلام و رفعت کافی باشد. بگوید ماشین شما در خانه ماست، هر وقت خواستید بیایید ببرید. زنگ بزنید کلید هم می دهم خدمتان، ماشینتان را ببرید، من خیال کردم مال سلطان جائز است، به من داد، حالا فهمیدم مال شماست، اسم شما در ماشین بود و تلفن تان هم، فکر می کنم از نظر عرفی، فهم عرفی... حالا بعد هم آقای ایشان یک مؤیدی هم گرفتند احتیاج به این مؤید ندارد. علی ای حال فکر می کنم به نظر فهم عرفی این طور است.

س: الی اهلها می رساند که باید آن سائل به او برساند الی اهلها

ج: این اداء معلوم نیست رساندن باشد. گفته شده، آقای خوبی هم نوشته یستظهر ان الایه الثانی. ظاهرا ادا این طور نیست ایصال باشد. اداء ظاهرا فی کل مورد بحسبه.

س: با الا آمده

ج: بله، ان الله يأمرکم ان تؤد الامانات الی اهلها؛ ظاهرش که من می فهمم این طور است. اداء فی کل مورد بحسبه.

س: به حسب کیفیت اخذ

ج: اخذش، کیفیت اخذش مثلاً. فرض کنید طرف آمده کتابش را خانه من امانت گذاشته. به او می‌گویم آقا بیا کتابت را ببر، مدت تمام شد بیا ببر. اما اینکه من لازم باشد ببرم در خانه به او برسانم فکر نمی‌کنم از این آیه مبارکه این در بیاید. بعید نیست به کیفیت اخذ فرق بکند. آن ادای امانت به کیفیت تأمین، یعنی آن امانت را چه طور پیش این شخص گذاشته. ظاهراً فرق می‌کند.

به هر حال اگر معلوم المالك باشد خب به مالکش می‌دهد، اگر مجهول باشد، اینجا این بحث، بحث مهمی است. این بحث یکی از مباحث خیلی کلیدی و مهم است. خیلی هم الان محل ابتلاء است. خیلی محل ابتلاء است.

خلاصه این بحث این است که آیا ما چون در روایات در خصوص لقطه یعنی گمشده آنی که در خیابان جایی پیدا می‌کنیم، حکم خاصی دارد. یکی تعریف است. باید معرفی بکند و اعلام بکند. یکی مسئله تصدق است. یا در روایات دارد چون دیگر حالا مجبوریم کمی هم روایات لقطه را بعد می‌خوانیم، فعلاً فقط طرح بحث بکنیم. در روایت دارد یا تصدق بکن یا نگه دار، یا در آن کسبیل مالک، این کسبیل مالک محل کلام است بین فقهاء. انشاء الله عرض می‌کنم. یعنی شما تملک بکن. یعنی در حقیقت در لقطه ظواهر روایات یکی از سه حکم است؛ یا تصدق است، یا حفظش حفظ به این معنا که در یک جای متعارف در خانه‌اش بگذارد تا مالکش پیدا بشود، در لقطه. یا تملک است، تو خودت بردار تملک بکن. این در لقطه عنوان دارد.

پس تعریف توش دارد، یکی از سه عنوان توش دارد. حالا بحث سر این قسمت است؛ اگر ما لقطه نباشد اما مجهول المالك باشد. مثل اینکه من می‌دانم افرادی خانه من آمدند و رفتند، یک به اصطلاح یا من با افراد معامله داشتم، بعضی از اموال را درست نرساندم به آنها. این دیگر لقطه نیست، مثل همین مثال مجهول المالك. سلطان جائز به این ماشین داده، فهمید این ماشین جزو بیت المال نبوده، این غضب خاص، برایش شواهد، اما آن شخص را تشخیص نمی‌دهد. چون حالا باز مجهول المالك هم یعنی چه، بعد یک توضیحی انشاء الله اینجا عرض می‌کنیم.

صحبت سر این است نکته نمی‌دانم روشن شد؟ آیا در مجهول المالك هم همان نکاتی است که در لقطه است؟ تعریف بکند، اعلام بکند، بعدش هم یکی از سه راه؛ یا تصدق، یا تملک یا حفظ. آیا ما در... آیا آن احکامی که آمده خاص لقطه است؟

س: اصلاً نسبت به لقطه ما آیه روایت داریم؟

ج: روایت داریم

س: نه مجهول المالك

ج: همین دیگر. می گویند ما مجهول المالك نداریم. لذا کسانی که گفتند نداریم گفتند اصلا حکمش فرق می کند. یک، تعریف نمی خواهد. دو: آن سه تا فرض هم نمی خواهد. حالا شما می دانید مجهول المالك است، مالک نیست، بدهید به حاکم شرع. اگر حاکم شرع هست بدهیم به حاکم. اصلا عوض می شود، حکم کلا عوض می شود. نه تعریف می خواهد نه یکی از آن حالات ثلاث. روشن شد؟ این بحث را هم مرحوم شیخ اینجا آورده، بحث لطیفی هم هست تصادفا خیلی هم محل ابتلاء است. که آیا مجهول المالك مطلقا حکمش لقطه است؟ در لقطه این دو نکته اساسی این است؛ یک، مسئله تعریف است. اگر این آقا فهمید که ماشین مال کس دیگری است نمی شناسد. آیا تعریف لازم است؟ برود اعلام بکند توی روزنامه اینها که ماشینی به این اوصاف پیدا شده مثلا از فلان چیز، مالکش مراجعه کند. یا نه اصلا تعریف نمی خواهد.

س: خب روایت هست می گوید هی لک او لایحیک او للذئب

ج: آن هم دارد.

س: این مال لقطه است دیگر

ج: آن مال لقطه است.

دقت کردید؟ بحثی که نمی دانم روشن شد برایتان؟ یک، آیا اینجا... عرض کردم بحث ما در ما نحن فیه چون روایت صریحی در ما نحن فیه نداریم. در خصوص ما نحن فیه. بحثشان این شده، آن وقت یک جاهای دیگر داریم. لقطه هم داریم. آیا همان که جاهای دیگر داریم مراجعه کنیم؟ لقطه مراجعه کنیم، گمشده مراجعه کنیم؟

این بحث را مرحوم شیخ قدس الله نفسه هل يجب الفحص عن المالك؟ مرحوم شیخ مطرح کرده. البته مرحوم شیخ خود اول بحث حالا اگر مکاسب نگاه کنید، خیلی موجز آورده، چهارپنج سطر بیشتر ننوشته، لکن بعد روایاتی که می خواهد به آن تمسک بشود که آقای خویی تمسک کردند اینجا در هامش کتابشان، این روایت را بعد از یکی دو صفحه آورده، اشتباه نشود. حالا چون من معلوم نیست که صریح مکاسب را بگویم. غرض خوب دقت بکنید. چون روایت را الان از مکاسب، از مصباح آقای خویی می خوانیم، در شیخ در خود این مبحث دو سه سطر بیشتر نیاورده، چند سطر بیشتر نیاورده، لکن بعد که هی بحث را ادامه داده، آن روایاتی که می گوید تعریف

نمی خواهد، آنجا آورده. روایات علی سائغ و اینها، روایت علی بن میمون سائغ را آنجا ذکر کرده، بعد از یکی دو صفحه بعد ذکر کرده است.

حالا به هر حال طرح بحث انشاء الله روشن شد؟ پس اینجا غصبی است، مجهول المالک است، نمی داند، البته بحث دیگری هم هست که اگر مالک معلوم باشد، جایش معلوم نباشد، عده ای گفتند این هم مجهول المالک است. یکی از لطایف این است که مرحوم صاحب جواهر احتمال داد که مثلاً خمس از قبیل مجهول المالک باشد. ولو اینکه خمس مال امام زمان (ع) است، لکن چون خدمت ایشان نمی توانیم برسیم، حکم مجهول المالک. لذا ایشان اضافه کرده که وقتی می خواهد پرداخت بکند به فقیر، نیت تصدق هم بکند. نیت تصدق از طرف بقیة الله (ع). آقایان معاصر ما هم بعضی نیت تصدق را یا احتیاطاً یا استحباً با اضافه کردند، این نکته اش این است. البته به نظر من تعبیر مناسبی نیست آدم حقوق شرعی را بگوید مجهول المالک، بقیة الله (ع) مبدأ کل فی کل ایشان مجهول است، حالا ما مشکل داریم نباید مشکل را به فقه بکشیم.

علی ای حال کیف ما کان غرض آن هم بحث دیگری است که آیا اگر شخص مالک معین، جای او نامعین است. عرض کردم عده ای از فروع در اینجا هست که خیلی لطیف است. خب انصافاً خیلی لطیف است از خود اخذ جایزه سلطان لطیف تر است این بحث. به این مناسبت شیخ طوسی و شیخ انصاری آوردند و کار خوبی هم کردند. چون این بحثها ممکن است به این زودی خوانده نشود.

آقای خوبی اینها ادعا می کنند که عده ای از روایات داریم که توش دارد که فحص نیست در مجهول المالک. اطلاق دارد و توش فحص نیست. و در مقابل گفتند نه، حکمش حکم لقطه است، فحص هست. این دو تا را با همدیگر ملاحظه کردند.

س: این عنوان از کجا پیدا شده استاد؟ عنوان مجهول المالک

ج: نمی خواهد پیدا بشود این طبیعی است دیگر همه بشر از اول هم می دانستند.

س: نه می خواهم بگویم که در روایت آمده عنوان لقطه هست دیگر

ج: لقطه هست، عنوان مجهول، لا اعرف ربه، لا اعرف صاحبه داریم

س: اما این عنوان را پس یک چیزی است که علما این را

ج: نه علما نیست، این طبیعی بشر است همیشه بوده خب. همیشه این که مال دیگری است این بوده

خب مرحوم آقای خویی در اینجا ابتدائاً نوشتند فحوص نمی خواهد، استناد الی اطلاق، عرض کردم بعضی از این روایات در کتاب شیخ انصاری هم آمده، اما اینجا نیاورده بعد از یکی دو صفحه.

بعد از ایشان بعد از آن مطلب و قد يقال بوجوب الفحص. خب ما ابتدائاً برای به اصطلاح موافقت با همین چون فعلاً مصباح دست ماست، آقایان کتاب مکاسب را خواستند نگاه کنند این جوری نیست. اما مطلقات که شیخ هم به آنها اشاره دارد.

ابتدائاً مطلقات. یکی از این روایات مطلقه که خب واقعا روایت معروفی هم هست، روایت خوبی هم هست، در کافی نقل شده، در تهذیب و کافی؛ کان لی صدیق من کتاب بنی امیه فقال لی استأذن لی علی ابی عبدالله، احتمالاً دارد که این بعد از سال ۱۳۲ باشد؛ چون عرض کردم خدمت شما امام صادق(ع) از ۱۱۴ که دوران امامت ایشان است، زمان بنی امیه است. از ۱۱۴ تا ۱۲۰ یا ۲۱ وضع کوفه تقریباً آرام است. از ۱۲۱ که زید قیام می کند، می دانید دیگر قضایای اجتماعی این طوری است، زید قیام کرد و مطالبه حق کرد و اینها، در کوفه این مطلب مطرح شد که عده ای دنبال زید افتادند و گفتند باید این کار را بکنیم، امر به معروف بکنیم و نهی از منکر بکنیم، بنی امیه را از بین ببریم، الی آخر مطالب. از ۱۲۱ یا ۱۲۰ تا ۱۳۲ که زوال بنی امیه و آمدن بنی عباس است، انصافش کوفه ناآرام است. حالا مضافاً به اینکه عده زیادی شان هم زیدی شدند، عده ای حالا زیاد نه، عده ای شان زیدی شدند، عده ای از این زیدی ها برگشتند، عده ای هم برگشتند مثل همین ابو الجارود. ابو الجارود با امام باقر(ع) است، اوایل هم با امام صادق(ع) بود، بعد رفت طرف زید و برگشت. تا زمان موسی بن جعفر(ع) هم ایشان هست ابو الجارود. الان هم یمن معظم یمنی های فعلی جارودی هستند. یعنی اتباع همین ابو الجارود هستند.

علی ای حال کیف ما کان از سال ۱۲۱ تا ۱۳۲ امام صادق علیه السلام دوران انقلاب و انفجار در کوفه، که دروان خاص خودش. از ۱۳۲ که بنی عباس آمدند خب وضع عوض کرد، به اصطلاح امروز ما انقلاب پیروز شد، بنی امیه از بین رفتند، بنی عباس آمدند. خب طبیعتش هم اول کار هر انقلابی هم همین جور است انصافاً. خیلی به امام صادق(ع)

س: همین جارودی ها هستند که به اهل بیت(ع) اخیری صب می کنند اینها را؟

ج: نه، به امام صادق(ع) اعتقاد ندارند، اما خب به زید به راه امر به معروف

س: نه ائمه اخیری را صب نمی کنند بعضی هایشان؟

ج: اینها به هر حال چرا خب، جارودی‌ها اینها هستند، نه جارودی‌ها چیز خاصی ندارند، مشکل خاصی ندارند، یعنی مشکل آن طوری. فقط می‌گویند راه درست آن است، امام زید است که قیام به سیف کرد. اگر قیام به سیف نکرد مثل جعفر بن محمد (ع) امام نیست. مشکل اینجوری دارند. صب غیر از این است.

عرض کنم به حضورتان که از ۱۳۲ که بنی عباس آمدند، طبعاً بنی امیه شروع شدند به تصفیه شدن، خصوصاً ابو العباس سفاح، سفاح یعنی خونریز دیگر. دما مسفوح، دما مسفوح خون ریخته شده، دم خونی که با فشار آمده. این از بس خونریزی کرد به او سفاح گفتند. این خونریزی او بنی امیه است اشتباه نشود. سفاح چهار سال امام صادق (ع) این چهار سال هم با سفاح بودند. از سال ۱۳۶ که سفاح مرد و منصور آمد، حدود ۱۲ سال هم با منصور بودند. منصور با داخل شروع کرد بدرفتاری کردن، ابو مسلم را کشت و دیگران. امام صادق سلام الله علیه متعرض شد. لذا امام صادق (ع) اگر دقت کنید تنها امامی است در ائمه (ع) ما در چهار دوران مختلف، خیلی هیچ یک از امامان ما این حالت را ندارند. از ۱۱۴ تا ۱۲۱، از ۱۲۱ تا ۱۳۲، از ۱۳۲ تا ۱۳۶، از ۱۳۶ تا ۱۴۸ این حالات امام صادق صلوات الله علیه است. این که واقعا هم رئیس مذهب را به ایشان نسبت دادند انصافاً فی محله؛ چون حفظ مذهب در این بحران‌های مختلف و جامعه‌های مختلف واقعا آن اصالتها را حفظ کردن کار بسیار بسیار یعنی غیر از امام (ع) نمی‌تواند، هیچ فقیهی هیچ شخص عادل نمی‌تواند انجام بدهد.

علی ای حال کیف ما کان این ظاهراً حدیث بعد از سال ۱۳۲ است. این می‌گوید در عمال بنی امیه بوده، گفت برو پیش ابی عبدالله اجازه بگیر.

قال جعلت فداک انی کنت فی دیوان هولاء القوم فاصبت من دنیاهم مالا کثیرا و اغمضت فی مطالبه، ثم قال الفتی جعلت لهل لی من مخرج، قال ان قلت لک تفعل، قال افعل، قال فاخرج من جمیع ما اکتسبت فی دیوانه؛ ببینید نفرمود فحسب بکن، بررسی بکن، سوال بکن، مالکش پیدا بشود، این اموالی که الان پیش تو هست، ممکن است بعضی‌هایش مالک داشته باشد. دقت می‌کنید؟ که دارد که بعد به او می‌گوید که حضرت او به حضرت می‌گوید که من اگر این کار را بکنم، تضمن لی الجنة؟ بعد حضرت می‌فرمایند بله. آقای خوبی تا اینجا نقل کردند، و ان اضمن لک علی الله الجنة، لکن روایت بقیه دارد. ایشان آقای خوبی را نقل نفرمودند. بقیه‌اش این است که آمدیم کوفه و این آقا تمام اموالش را داد، حتی لباسش، کفشش، جورابش به اصطلاح ما، تمام و ما برایش جمع شدیم شیعه چند تا مثلاً فرشی

چیزی برایش جمع کردیم. و در لحظه موت رفتیم پیش او، و چشمش را باز کرد و گفت که این ساعت، ساعت دروغ نیست واجمالا، اشهد علی صاحبک انه وفا لی؛ حضرت صادق(ع) هم وفا کرده. انا اضمن لک علی الله الجنة.

علی ای حال این روایت به لحاظ سندی مشکل دارد خود همین علی بن ابی حمزه بطائنی توش مشکل دارد که راوی روایت است. هم به عنوان متأسفانه از خط غلو است. ما این را اصطلاحا، ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، ایشان به اصطلاح صاحب کتاب هم هست. یکی از میراث های خلط غلو که نسبتا مثلا حتی مورد اعتنای کلینی قرار گرفته، همین احمر است، ملقب به احمر نهاوندی. ظاهرا هم احتمالا در نهاوند بوده، اصحاب قم از ایشان تحمل حدیث کردند.

علی ای حال میراث ایشان جزو میراث خط غلو است. البته آقای خویی نوشته ضعیفه بابراهیم. ضعف ابراهیم به این لحاظ است. ما عرض کردیم انصافا شواهد ما همین را نشان می دهد. حالا با قطع نظر از این که ایشان غالی باشد به معنای عقایدش منحرف باشد یا عملش، آن که ثابت نیست. لکن به هر حال اینهایی که متهم هستند در اصطلاح لا اقل بغدادی ها و خط غلو، ظاهرا میراث های علمی شان خیلی نقی نیست، نه اینکه باطل باشد.

من یک مطلبی را کرارا عرض کردم که خیلی مثر ثمر است خوب دقت بکنید. ما اگر راست باشد مثل عبدالله بن سبع مثلا، زمان امیر المومنین(ع) مدعی الوهیت بود، خط غلو از زمان امیر المومنین(ع) شروع شده در کوفه، اگر این مطلب راست باشد. و چون راجع به امام حسن(ع) نداریم، کسی قائل به الوهیت، یا امام حسین(ع) در آن زمان خودشان. حضرت سجاد(ع) نداریم، حضرت باقر(ع) هم نداریم. حضرت صادق(ع) چرا داریم. یواش یواش باز خط غلو شروع می شود زمان امام صادق(ع) از همان سال ...

لکن ما عرض کردیم خط غلو در زمان امام صادق(ع) یک نکته مهمتری پیدا می کند که بر فرض هم فرض کنیم زمان امام سجاد(ع) بوده، امام باقر(ع) بوده، آن نکته نبوده. و آن نکته این شد که بعد از قیام زید یعنی بعد از سال ۱۲۱ اینهایی که به اصطلاح به آنها غالی می گفتند یا امروز مثلا به آنها تندرو یا بنیادگرایان اسلامی، اینها مدعی بودند، چون عرض کردم بعد از ۱۲۱ که کوفه در این حالت تزلزل نسبت به بنی امیه قرار گرفت، مطرح شد که بعد از بنی امیه کی باشند. بنی عباس خودشان را مطرح می کردند. بنی حسن عبدالله و بعد پسرش محمد نفس زکیه را مطرح می کردند. شیعیان کوفه هم امام صادق(ع) را مطرح می کردند.

اصطلاحا گاهی غلو به اینها گفته شد. کسانی که دنبال این بودند که حکومت را به امام صادق(ع) ولوبه عمل مسلحانه، به اصطلاح من اسمشان غلو سیاسی. از سال ۱۲۱ غلو در شیعه یک معنای دیگری هم پیدا کرد. این طور نبود که فقط عقاید و... چون عرض کردیم

شاکله اساسی غلو دو چیز است: یا نسبت الوهیت به ائمه (ع) یا صفات الهی به ائمه (ع)؛ دو، مسئله فروع و عدم التزام به فروع. نماز نمی خواندند، روزه نمی گرفتند، محرمات را همه را انجام می دادند، حتی محرمات بسیار قوی که حالا نمی خواهم بگویم. این شاکله اصلی غلو است. اصلا غلو اصلی این بود. اما غلو دیگری هم پیدا شد. مثلاً قیام مسلحانه. ابو الخطاب هم رأس غلو است. خب ایشان قیام مسلحانه کرد، با هفتاد، همه اشان هم کشته شدند به استثنای یک نفر که ابو خدیجه باشد. سالم بن مکرم. تمام آنها کشته شدند. دقت می فرمایید؟

این نکته را خوب دقت بکنید. ما از این زمان

س: چرا غلو می گفتند

ج: هان به نظر من به نظر خود من چون مثل ابو الخطاب می گفت مثلاً جعفر بن محمد (ع) خداست، من پیغمبر هستم. و نقل شده که اینها ملتزم به اعمال نبودند. نماز و روزه اینها نمی گرفتند. از آنطرف هم عمل سیاسی انجام دادند می خواستند خلافت را برای امام صادق (ع). دقت کردید؟ به نظر من یک خلطی بین این دو تا شد. خیال کردند کسانی که دنبال عمل سیاسی هستند، چون امام صادق (ع) هم که قبول نمی کردند خب. اصلاً معروف است که امام صادق (ع) نامه ابو مسلم خراسانی را پاره کردند، بعد هم مقابل شمع سوزاندند. اف لهولاء ما انا بامامهم و لا هذا الزمان زمانه. اصلاً در روایت دارد که وقتی ابو الخطاب در کوفه قیام کرد، امام صادق (ع) فرمود من شب در مدینه در رختخواب خودم راحت نمی خوابیدم. خیلی تعریف عجیبی است؛ چون نوشته شده عرض کردم این مطلب در کتاب فرق الشیعه من جای دیگر ندیدم. در فرق الشیعه منسوب است به نوبختی که من قبول ندارم نه مال او نه مال سعد، به نظر من از سنی ها نوشته است. نوشتند شعارشان هم لبیک یا جعفر بود. یعنی خودشان را با جعفر بن محمد (ع). از آن طرف امام صادق (ع) هم کرارا از اینها تبری پیدا می کرد، از همین خط غلو سیاسی.

حتی در آن روایت دارد که، خب امام صادق (ع) می دانست که با هفتاد نفر و این مشکلات درست می کند و فردا هم حکومت به امام صادق (ع) می گوید شما رئیس اینها هستید. امام صادق (ع) را یا ترور می کند یا امام صادق (ع) را اعدام می کند رسماً. امرش واضح بود امر جای ابهام نداشت مطلب، کاملاً واضح بود.

علی ای حال کیف ما کان شاید علتش این بود. یک مقدار از آن چون تنها چهره ای که ما الان می دانیم در کوفه قیام مسلحانه کرد عملاً، البته قبل از ایشان مثل مغیره بن سعید که او هم در روایات ما زیاد لعن شده، قیام مسلحانه به نحو ترور داشت. به قول عرب ها اختیال خيله،

به نحو ترور، ترور خودش در لغت فرانسه به معنای وحشت است، کشتن ناگهانی نیست. این ترور بعد معنا شده پیش ما. اینها معروف هستند که عده‌ای از این مغیری‌ها دست به ترور زدند. امام صادق(ع) از این هم تبری می‌کرد.

حالا می‌گویم چون این یک شرح طولانی دارد که الان بخواهیم وارد بشویم طولانی می‌شود، خیلی طولانی نکنیم. آنوقت این قصه دقت بکنید، از این زمان یک خط غلو، این را من خیلی تأکید می‌کنم زیاد رویش کار بکنید، یواش یواش خلط غلو اضافه بر این غلو سیاسی به تنظیم علم افتاد. لذا خواهی نخواهی در کوفه دو خط درست شد. دو خط علمی. مثل زراره و محمد بن مسلم اسمش را من گذاشتم خط اعتدال. یک خط مثل مفضل بن عمر و جابر بن یزید جعفری و معلب بن خنیس جعفری و مفضل بن عمر که بیشترشان هم جعفری هستند، عمر بن شمر جعفری، بیشترشان هم مال عشیره جعفر یمنی هستند. اینها هم شروع کردند به نقل حدیث. لذا خواهی نخواهی خوب دقت بکنید، آن که تحولی که زمان امام صادق(ع)، روشن شد چه می‌خواهم بگویم؟ زمان امام باقر(ع) اگر هم فرض کنید کسانی قائل بودند الوهیت فرض کنید چون نداریم شواهد تاریخی، الوهیت امام باقر(ع)، خط علمی درست نشد. خط علمی از بعد از سال ۱۲۰ است. در حقیقت باید گفت اولین شخص این خط هم جابر است. جابر بن یزید جعفری.

س: جعفری از ثقات است؟

ج: اینها بد نیستند، همه‌شان به نظر ما که جلیل القدر هم هستند نه اینکه ثقه.

و از همه‌شان فعال‌تر و با نشاط‌تر و عملاً هم در جامعه بین شیعه سعی می‌کرد این کار را بیشتر از همه‌شان انجام بدهد جناب مفضل است. انصافاً رأس غلو در غلو سیاسی و در نشاط اجتماعی مفضل بن عمر است.

مبدأ این خط غلو هم جناب جابر بن یزید جعفری است. و اینها یک حرکت اجتماعی را شروع کردند. بعد از مفضل و در زمانی که خود مفضل زنده بود، در زمان موسی بن جعفر(ع) یواش یواش خط غلو برای خودش تدوین علم کرد. یعنی مثلاً حسن بن محبوب که از خط اعتدال است، صلاة و صوم اینها نوشت. خط غلو هم اولینشان که خیلی مهم است، من بیشترین ناشر افکار خط غلو را محمد بن سنان می‌دانم. ایشان در زمان موسی بن جعفر(ع)، ایشان مفضل را هم درک کرده، ابوالجارود را هم درک کرده است. کسانی که بین ۱۵۰ تا ۱۶۰ یعنی زمان موسی بن جعفر(ع) وفاتشان است ایشان درک کرده است. محمد بن سنان بزرگترین ناشر افکار غلو است. سهل بن زیاد هم هست، همین ابراهیم بن اسحاق، ما به اسم ابراهیم بن اسحاق از بحث کمی خارج شدیم. یواش یواش از این زمان یعنی از زمان ۱۷۰ خط غلو به موازات خط اعتدال تألیف کتب... آن که الان به درد ما می‌خورد، این است در غلو. چون آنها همه‌شان فوت کردند، نه می‌خواهیم

پشت سرشان نماز بخوانیم، نه می خواهیم زن نزدشان طلاق بدهیم. کاری که به آنها نداریم الان، الان کاری که به آنها داریم میراث های علمی است. دقت کردید؟

این میراث های علمی از ۱۷۰ حسن بن محبوب یک طرف، محمد بن سنان یک طرف. سهل بن زیاد یک طرف، حسین بن سعید یک طرف. این همین جور، این موازات خط هستند. از سال ۱۷۰ خط غلو تنظیم می کند یعنی آنها محمد بن اورم، مثل حسین بن سعید کتاب داشت. او هم سی تا کتاب داشت، این هم سی تا کتاب دارد. اینها را اصطلاحا می گوئیم خط غلو اصطلاح من. این ابراهیم بن اسحاق از این قبیل است. این تاریخ را برایتان گفتیم این که مثلا می نویسیم ضعیف این غیر از ضعیف رجالی است. این میراث های خط غلو است. تا حدود سال ۳۰۰، از سال ۳۰۰ تقریبا خط غلو دیگر مضمحل می شود. یعنی ما دیگر مثلا ۳۵۰ - ۴۰۰، شیخ طوسی، شیخ مفید اینها داریم، دیگر خط غلو نداریم. بگوئیم مثلا اینها در مقابل هم مثلا آنها.

و من فکر می کنم عرض کردم چون کسی ننوشته وصحبت هم نشده، وجود کلینی شاید موثر بوده است. چون کلینی انصافا هم همین طور که مرحوم نجاشی گفته در کس دیگری ندیدم این عبارت را گفته باشد. اوثق الناس فی الحديث و اثبتهم فیه. فوق العاده حدیث شناس بزرگ شیعه است کلینی. و من کرارا عرض کردم خود من هم که مراجعه کردم به این کتاب مأنوسم، کلام نجاشی کاملا درست است. من تعبدا کلام نجاشی را قبول نکردم. خود من هم وجدانا به این نتیجه رسیدم.

به نظر ما یکی از هنرهای مهم مرحوم کلینی اختیار آثار صحیح خط غلو بود. این که گفتم برای این جهت. روشن شد؟ یعنی خب خط غلو با این حسابی که ما گفتیم، نمی شود که همه اش کذاب باشد، نمی شود که همه اش دروغ باشد. نهایتش غلط و غلو ط دارد، نهایتش دقت ندارد، نهایتش مثلا ممکن است وجاده را قبول بکند، تسامحاتی... نهایتش این است. دقت می کنید؟

س: از نظر فهرستی ضعیف هستند بالاخره

ج: هان، از نظر فهرستی، ضعیف به این معنا، نه کذاب.

فهرستی شان ضعیف است، مصادرشان مشکل، مرحوم کلینی به نظر ما

س: در احکام فقهی و اینها هم یعنی تأثیر

ج: خب مرحوم کلینی چون حدیث شناس است، این را خوب دقت بکنید، مرحوم کلینی در حقیقت از آثار ابراهیم بن اسحاق احمر حالا نجاشی تضعیفش کرده، این تضعیف نجاشی را این جور که من می گویم معنا بکنید. نه اینکه آقای خویی نوشتند ضعیفه ... نه میراث ضعیف است. خوب دقت می کنید.

س: منشأ ضعفش چیست؟

ج: هان، چون خط غلو چون دیدگاه های سیاسی داشت، الان هم اگر دقت بکنید اینها که خیلی تندرو سیاسی هستند، خیلی به این مطالب علمی بها نمی دهند. حالا صفحه فلان و فلان فان بود، لان بود، خیلی دنبال این ریزه کاری ها، این بیشتر مال کسانی است که مثل ما گوشه زیرزمین نشستند بحث می کنند، خیلی کارها گیر نمی دهند که این چه بود، ان بود، ان بود، اینها را گیر نمی دهند. واقعش هم همین طور است خب، این واقع خارجی است دیگر

س: اگر هم داشته باشد کذب خبری دارد

ج: مربوط به او نیست. دقت می کنید؟

به نظر ما مرحوم کلینی چون این گفته نشده، مرحوم کلینی کار بسیار بزرگ ایشان رضوان الله تعالی، میراث خوب خط غلو را جدا کرده است. به ذهن ما چون ما این پدیده را می بینیم به هر حال. حالا یک احتمال دیگر هم دادیم که فعلا نمی خواهیم وارد بحثش بشوم، احتمال من، چون یک مقدار از آثار میراث خط غلو در همین کتاب کافی هست دیگر. یعنی شما ممکن است این سوال را بکنید، خب ابراهیم بن اسحاق را نجاشی می گوید ضعیف است، چرا کلینی از او نقل کرده است؟ روشن شد تحلیل ما؟

به عکس یا محمد بن سنان مثلاً، که حتی از فضل نقل شده کذابون مشهور خمسه، یکی هم محمد بن سنان. مابه نظر ما می آید که این قصه اصلاً این جوری است یعنی اصل قصه. محمد بن سنان، ابراهیم بن اسحاق، سهل بن زیاد، اینها ضعفشان ضعف میراث علمی است. خب این میراثشان ضعیف است، کلینی مقایسه می کند این میراث هایی که قابل قبول است نقل می کند.

س: این جرح هایی هم که واقع شده بر اساس غلو بوده، یعنی یک طایفه، طایفه دیگر را جرح می کرده این طور بوده؟

ج: جعل؟

س: جرح هایی که

ج: هان، جرح‌ها را نگاه می‌کنیم خب، بعضی به خاطر غلو است. بعضی به خاطر فساد عقیده است از جهات دیگر. جهاتش فرق

می‌کند. دقت کردید؟

پس بنابراین خوب دقت بکنید من به نظرم می‌آید با کار کلینی آثار خوب خط غلو در کافی آمد. بقیه‌اش هم خود علما دیدند که نامربوط است، خود به خود آن از بین رفت. این که خط غلو از بین رفت، چون قسمت خوبش که در کافی بود، این گلچینش بود. الان کتابی است به نام الحفص الشدید منسوب است به محمد بن نصیر نمیر، رئیس این علوی‌ها و نصیری‌ها که در شام هستند. این قدر کتاب درب و داغون است که آدم تعجب می‌کند. واقعا هم نگاه می‌کند، همین چند کتاب، پنج شش تا کتاب، هشت تا است چند تاست چاپ شده، الصراط و فلان، یکی هم همان ... منسوب به مفضل، تمام اینها قر و قاطی هستند، درب و داغون اصلا. یعنی واقعا معلوم می‌شود که مرحوم کلینی با آن دقت و ظرافتی که داشته احادیث خوب اینها را برداشته، چون اینها غلو عقایدی‌شان روشن نیست، سهل بن زیاد مثلا قائل به الوهیت ائمه بوده یا نماز نمی‌خوانده، این حرفها فکر نمی‌کنم. سهل بن زیاد به نظرم غلو سیاسی داشته است. اخراجش هم از قم مال همین است. یعنی این که مثلا حدیث او در قم شخصیت داشته، پخش می‌شده، می‌خواستند مثلا جلوی این قسمت گرفته بشود؛ چون با ضوابط علمی کار نکرده است. مرحوم کلینی کاری که انجام داده این است که روایات سهل، روایات محمد بن سنان، روایات ابراهیم بن اسحاق و دیگران را آمده بررسی کرده، آنهایی که درست است، درست و درمان است، اصل و نسب دارد، برداشته در کتابش آورده، بقیه‌اش را نیاورده، بقیه‌اش هم خود به خود از بین رفتند؛ چون علما بررسی کردند دیدند اینها اصلا نابود است، حق با کلینی است. و الا ما در این مطلب متحیریم که چرا، پس روشن شد برایتان؟

غلوئی که الان ما با آن مشکل داریم از ۱۲۰ تقریبا شروع شده است. نه غلو عقایدی که می‌گویند از زمان امیر المومنین (ع) است که قائل به الوهیت بودند. تا سال ۱۷۰ اینها شروع به تدوین علم هم کردند. لکن نه مرتب، کتاب نوشتند. از ۱۷۰ دیگر خط علمی پیدا شد. از سال ۱۷۰ یک خط، یک طایفه کتب غلو بود، یک طایفه کتب اعتدال بود. این تا ۳۰۰ ما خبرش را داریم. از ۳۰۰ دیگر این حذف می‌شود، این حالت حذف می‌شود. بله آثار خط غلو را در کتاب کافی می‌بینیم. راست است.

می‌گویند ۹۰۰ تا من چون دقیقا نمی‌دانم ۹۰۰ تا حدیث در کافی از سهل بن زیاد نقل کرده، حالا چون من آمار دقیق نمی‌توانم می‌ترسم کم و زیاد شماره‌اش درست نباشد، تکرارش را حساب کرده باشم یا نه. خب شما ببینید در کتاب کافی که نزدیک هفده هزار، شانزده هزار و

هفتصد و خرده ای حدیث است، ششصد هفتصد، نهصد تا حدیث فقط از سهل بن زیاد است. دقت می فرمایید؟ خب یکی از ... و شهد علیه ابو جعفر بالكذب و الغلو و اخرجه من قم؛ دیگر یکی از مصادیق بارز خط غلو است سهل بن زیاد.

من نظر شخصی خودم این است عاملی که سبب شد یک مقدار در شیعه و در میراث های شیعه تأثیر بزرگی بگذارد وجود کلینی بود. س: نه هزار تا روایتش را تضعیف کردند.

ج: کلینی را؟

س: بله

ج: بله، یعنی مرحوم البته اولین کسی که این کار را کرده مرحوم مجلسی در مرآة العقول است. لکن دارد می گوید ضعیف علی المشهور، تضعیف نکرده است. احتیاط کرده گفته علی المشهور و الا خود ایشان اخباری است این کار را نمی کند.

علی ای حال کیف ما کان انشاء الله فکر می کنم مطلب روشن شد. این روایت ابراهیم بن اسحاق نهاوندی را که آقای خویی البته این چون تمام زندگی اش مجهول بوده، این بعید است مراد آن جایی باشد که یک مال معینی باشد. به هر حال یکی از روایاتی که الان مطرح است این است.

یک روایت دیگری هم مطرح است دیگر وقت دارد می گذرد. من فقط متنش را می خوانم. این دو تا متن دارد در حقیقت. دو تا متن، راوی یکی است. علی بن میمون سائغ. ایشان توثیق واضحی ندارد. اما اجمالا در می آید که ایشان مثلاً شخصیتی بوده، و یکی از عجایب این است که مرحوم نجاشی نوشته روا عن ابی عبدالله ابی الحسن، فکر نمی کنم ابی الحسن درست باشد.

س: این که مرحوم نائینی می گوید اشکال در اسانید کافی جهد العاجز است و همچنین چیزی اینها را متوجه بوده هان؟

ج: مرحوم نائینی واضح است که ایشان تتبع ندارد در این بحث های حدیثی وارد نشده است.

ایشان عبارتشان این است که المناقشة فی اسانید الکافی حرفة العاجز. این آقای خویی در مقدمه معجم آوردند. من هم سماعاً از آقای بجنوردی شنیدم. حدیثی آقای بجنوردی از آقای نائینی. غیر از حالا اینکه آقای خویی هم نوشتند. اضافه بر آن شخصاً از آقای بجنوردی از مرحوم نائینی. و مرادشان از عاجز یکی کسی که در اصول قوی نیست. اینها فکر می کردند کسی که می افتد به رجال، فلان پسر فلان، مثلاً عموی فلان، عمه فلان، این مال کسانی است که در اصول قوی نیستند، قدرت علمی اصولی ندارند، به این بحث های رجالی می افتند. این

تصور عاجز مراد ایشان خب راست هم می گوید. اگر رجال بنا باشد به همان کتاب هایی که زمان ایشان متعارف بوده همان است. اما خب رجال خیلی نکات دیگر دارد، آن طور نیست که ایشان فرمودند. با احترام به ایشان.

س: نه فقط چرا اصول کافی را گفته؟ سایر کتابها را می گفت اگر این طوری است. شما اینطور معنا می کنید فقط خود کافی نیست که،

تراث علمی شیعه از طریق شیخ طوسی

ج: خب بله، شیخ طوسی که کتاب هایش اختیاری نیست، فقط مطلق را آورده، آن که معلوم است قابل مناقشه است. صدوق هم طریقه اش را قبول ندارند، چون ضعاف و اینها دارد، طریقه اش را قبول ندارند. لذا خصوص کافی. اما عملا من خودم یک وقتی به آقای بجنوردی عرض کردم خدا رحمتش کند. گفتم آقا در بحث اصول هم گفتید که اخباری ها گفتند نمی دانم حجیت کتب اربعه و رد کردید و قبول نکردید، اما عملا در فقه هر جا می آید می گویند بله والروایه معتبر و ان کان فی، من کتاب الکافی من کتاب، من الکتب الاربعه، گفتم عملا در فقه این طور هستید، عملا وقتی از کتب اربعه است قبول می کنید. در اصول آمدید مناقشه کردید اما عملا زیر بار نرفتید قبول کردید.

س: این هم بنایشان است دیگر. در آن چیزهایی که می گویند در فقه فراموش شده

ج: خیلی خب دیگر شما تأیید فرمودید یعنی، مناقشه فرمودید

به هر حال یکی از روایاتی که هست چون وقت تمام شد برای فردا.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین